

تبیین و تحلیل دیدگاه محمد کاظم هزارجریبی درباره عرفان و فلسفه

علی قنبریان*

علی رضا لیاقتی**

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۸]

چکیده

محمد کاظم بن محمد شفیع هزارجریبی (متوفای ۱۲۳۶ ه.ق.) از دانشمندان شیعی در اواخر دوره زند و اوایل دوره قاجار است. وی آثار بسیاری در علوم دینی، به ویژه علم کلام، نگاشته است. بیشتر آثار وی تصحیح و احیا نشده و منظومه فکری اش نیز تبیین نگردیده است. هزارجریبی با فلاسفه و عرفا به شدت مخالفت می کند و در نقد آنها گاه از اعتدال خارج می شود و به افراط می گراید. وی عرفا و فلاسفه را گمراه می داند و خطر آنها را بر دین عظیم می شمرد. در آثارش گاه شخصیت هایی از آنها را، مانند ابن سینا و ابن عربی، نام می برد و نقد و لعن می کند. گاه حکایت هایی از آنها را که در برخی تذکره ها آمده، نقد می کند و برخی از مواقع نیز نظریات آنها را در مباحثی مانند وحدت وجود، انسان کامل، و چپش نظام هستی رد می کند. هزارجریبی دستاوردهای فلاسفه را قبول ندارد و برای رسیدن به حقیقت، قرآن و روایات را کافی می داند. در نوشتار حاضر نظریات هزارجریبی با ذکر شواهد و نمونه از آثار خطی و چاپی، تبیین، تحلیل و نقد شده است. شیوه گردآوری اطلاعات کتابخانه ای است.

کلیدواژه ها: عرفان، فلسفه، تصوف، محمد کاظم هزارجریبی.

* دانش آموخته دکتری مدرسی معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

ali.ghanbarian@alumni.ut.ac.ir

** کارشناسی ارشد کلام اسلامی، گرایش امامت، بنیاد فرهنگی امامت، قم، ایران aliliaghathi@yahoo.com

۱. مقدمه: معرفی محمدکاظم هزارجریبی

شیخ محمدکاظم حائری هزارجریبی مازندرانی استرآبادی، از پرکارترین دانشمندان و علما در عرصه تألیف و نگارش در موضوعات متنوع دینی در قرن سیزدهم است که در کتاب‌های تراجم و زندگی‌نامه علما و در فهرست‌نگاری‌های مربوط به آثار علمی و مکتوبات دانشمندان شیعه، نامش مکرر ذکر شده است. از آنجا که پدرش، خود عالمی و نامدار بوده، طبیعتاً باید دروس علمی را نزد وی و دیگر علمای منطقه آموخته باشد. پس از مدتی که خود را تشنه معارف بیشتری دید از زادگاهش هجرت کرد و به مدرسه علمیه قزوین وارد شد که در آن روزگار مجتهدی اصولی به نام شیخ محمد ملائکه قزوینی برغانی (متوفای ۱۲۰۰ ه.ق.) آن را اداره می‌کرد. وی نزد این عالم بزرگ تحصیل کرد (امین، ۱۴۰۸: ۱۵۹/۴). پس از مدتی تصمیم گرفت به اصفهان کوچ کند. وی در سلک شاگردان عارف و حکیم نامدار ملا محمد بیدآبادی (متوفای ۱۱۹۷ ه.ق.) درآمد و علوم حکمت و معقول را فرا گرفت (همان: ۱۵۹/۴).

در نهایت دست به هجرتی بزرگ زد و به حوزه علمیه کربلای معلّی وارد شد و به مجلس درس استادالکل، آقاباقر وحید بهبهانی (متوفای ۱۲۰۵ یا ۱۲۰۶ ه.ق.) پیوست (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۳۰: ۱۲/۲۶۵؛ امین، ۱۴۰۸: ۱۵۹/۴؛ سبحانی، ۱۴۱۸: ۱۳/۶۲۴). علاوه بر وحید بهبهانی، از افادات بزرگان دیگری از علمای شیعه حاضر در کربلا مانند سید محمد مهدی طباطبایی بحرالعلوم (متوفای ۱۲۱۲ ه.ق.)^۱ و سید محمد مهدی شهرستانی (متوفای ۱۲۱۶ ه.ق.) و سید علی طباطبایی، صاحب ریاض (متوفای ۱۲۳۱ ه.ق.) و دیگران نیز بهره‌مند شد (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۳۰: ۱۲/۲۶۵؛ امین، ۱۴۰۸: ۱۵۹/۴؛ سبحانی، ۱۴۱۸: ۱۳/۶۲۴).

پس از وفات وحید بهبهانی در کربلا مجلس درسی تشکیل داد و پس از اندک‌زمانی و بعد از سید علی طباطبایی، صاحب ریاض، در همان کربلا و در بین مردم مرجعیت یافت، هرچند ایام ریاستش دوامی نیافت و پس از مدت کمی از دنیا رفت (امین، ۱۴۰۸: ۱۵۹/۴). بنا به شهادت افراد مطلعی در رواق شرقی حرم حسینی، در حجره‌ای که دو استادش وحید بهبهانی و سید علی طباطبایی، دفن شده‌اند به خاک سپرده شد (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۳۰: ۱۲/۲۶۵؛ همو، ۱۴۰۳: ۲۱/۱۹۱).

میرزا حسین محدث نوری، هزارجریبی را چنین توصیف کرده است: «العالم الفاضل

الجلیل المولی محمد کاظم الهزار جریبی رحمة الله علیه» (نوری، ۱۴۱۲: ۱۶۷). وی در کتب متعددی مطالبی را از ملا محمدکاظم هزارجریبی نقل کرده و از مقام علمی ایشان تجلیل کرده است.

۲. مکتوبات هزارجریبی در نقد و رد عرفان، تصوف، و فلسفه

منه المغرورین، الزام الملاحدين، و منه الجهال علی وصف رئیس اهل الضلال نام آثار و مکتوباتی است که ملا محمدکاظم حائری هزارجریبی در موضوع نقد فلسفه، تصوف، و عرفان نگاشته و اکنون نسخ خطی اش در کتابخانه‌ها و گنجینه‌های خطی مختلف موجود است. البته به این سه اثر، دو رساله را باید افزود. یکی رساله *ارشاد المنصفین* و *الزام الملاحدين*، که در همین موضوع نگاشته شده، اما متأسفانه تاکنون از آن اثری یافت نشده است. عنوان این رساله در آثار فهرست‌نویسانی همچون آقابزرگ تهرانی آمده (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۳۰: ۱۲/۲۶۵-۲۶۶؛ همو، ۱۴۰۳: ۵۲۲/۱) و هزارجریبی نیز در آثارش از آن یاد می‌کند، ولی با تحقیقات میدانی و کتابخانه‌ای نگارندگان هیچ اثری از آن (اعم از کتاب چاپی یا دست‌نوشته اصل) یافت نشد. رساله دیگر فاقد عنوان است. تنها نسخه خطی این رساله در کتابخانه ملی ایران به شماره ۳۲۱۴۹-۵ نگه‌داری می‌شود.

از سوی دیگر، در رساله *فوائد لطیفه*، که مجموعه‌ای کشکولوار است و نیز رساله *توحیدیه* و برخی رساله‌های کلامی دیگر مطالبی در این باب بیان شده است. خوش‌بختانه رساله‌های فوق تصحیح و احیا شده‌اند.

اعیان بهنیا
A Behnia

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خليفته محمد و آله الطاهرين و
 لعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين
 چنين كويد بنده خالصي محمد كاظم ابن محمد شفيع هزار جوبلبي غني الله عن جرائمها كه بهترين اعمال
 بعد از معرفت رب العالمين و محبتهاي او دور ي كرون است از اعمال است كه در كتاب خدا ذكر شده
 عبادت و شهندي است است تبرا كه در دستي با و شهندي است با خداوند عالم و عبادت
 كساني كه خداوند عالم را صرف طاعت الله مي نمايند تا آنكه خداوند خود شري او را كصل نمايند و اين
 ماشهاي از نوي دوستان خداست و با چيست از براي عاقل كه بگويد خداوند از صرف كردن نك
 بچيزي كه رضاي خالق و منعم او در آن نباشد خصوصا بچيزي كه باعث بعد و دوري از خداوند اوليت شود
 بجنب آفدين بلي خصوصا ميل كردن با جاهليت و ريب و طرازم كلام بشان كردن و كلام
 بشان راشه رو در نماز خود كردن و پيوسته عزت زلف را صرف آن نمودن زيرا كه كلام آن
 ما به ضلالت و گمراهي است و باعث زنگ دل و گمي ميگردد و آدمي را از راه حق غافل ميگرداند
 و جدايگي از آن است كه شاعر با طلب بيا رفته است و در نها را بر وفق خالق اهل باطل و لغو و اس
 طرب او كرده است محمد شيرازي است كه مشهور بكاظم است و اكثر ابيات او تعريف شراب
 و مشرقة و سب و لغو باطل است و با اين چه جان از اكل خود و نقل مجلس گرداننده اند و كلام
 و خواص بان مایل گردیده و آنرا بان الغيب نامیده اند و آن فانی میگردد و آن قدر
 بان اعتقاد دارند كه بقرآن محمد آن قدر اعتقاد ندارند و آن شعر نمره ندارد و در بعضی



صفحه اول نسخه خطی منبیه الجهال، کتابخانه ملی، ش ۵/۳۲۱۴۹

۲۴۷

طایفه و فقره بیخبرند که طایفه و فقره از معدن اسمعیل می آید انسان نیز از زمین عمل می آید چنانکه حق تعالی ایشان را
در کتاب عزیز فرموده است **وَاللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ مِنْ تَحْتِ الْاَرْضِ مِیْنًا نَّارًا یَغْرِیْهَا اَنْهَارًا وَاَنْهَارٌ مِنْ اَرْضٍ مَّیْمَنَةٍ کَمَا یَسْئَلُکُمْ**
وَمَا یَسْئَلُکُمْ زیرا که حق تعالی طینت همه را از زمین گرفته است و ارواح ایشان را پیش از آنکه از ایشان آفریند
و از یک یک که مانند کبیا می آید چنانچه مجلس سزاور است بعد مجلس خاک بریزید بر روی کسی که شما را در دنیا و دنیا
مدح میکند فانی که بر همه رونق آید بدون حد و قیود که با او بر عبادت حق و نظری و الهام شده که دوست دارد کسی که ایشان را
بسی می کرده است و دشمن دارد ندکسی را که با ایشان بدی کرده است حال آنکه توفیق کردن مرکز که نمیشود و کسی خویش
محتاج داشته باشد و با وصیته نه هر چه قدر از هر دم دیگر به همدان ثواب صدمه با و نه هر چه صحت بدن و قرآن
و فرقت و اولیای الهی که کسی قدر ایشان را همیشه اند عفو کردن پادشاه از تقصیر رعایا با عفو بقا
ملک در طول و پادشاهی او میگذرد و بیست مراد برای این خود با عفو از پادشاهی عفو آن زن میگذرد
طاعتی نیست از برای مخلوق در وصیت فانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَسْمِعْ لِقَوْلِ رَبِّ الْمَلَائِکِیْنِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَیْ خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّاهِرِیْنِ وَلَعَنَ اللّٰهُ عَلَى الْاَعْدَمِ
الْفِیْ یَوْمِ الْقِیَامَةِ اَمَّا بَعْدُ فَبِنِیْنِ کَوْنِهِ سَبْحَةَ فَاطِمَیْ فَحَمْدُهَا کَظْمِ بْنِ مُحَمَّدٍ شَفِیْعِ مَرَارِجِیْ عَضُدِ اللّٰهِ عَنِ حُرِّ اَمِّ اَمَّا
کَمَا یَجْمَعُ مَوْلَانِیْنَ وَجَبَّ بَلْکَ لَانَهُ هَسْتِ کَمَا طَاعْتِ فَا لَنْ یَسْمَعُ فَوْقَ مَا یَسْمَعُ بَقْدَرِ رَسْمِ وَطَاعَتِ خُودِ وَارْتَضِیَتْ
وَسَمَّ اَوْ حَسْرَةَ نَحْمَدُ دَوْلَتَانِ اَعْدَادِ دَوْلَتِ دَائِمَةً بَارِعَةً وَدَشْمَتَانِ اَوْدَادِ دَشْمَتِیْنَ دَائِمَةً بَارِعَةً وَارْتَضِیَتْ

صفحه اول نسخه خطی منته المغرورین
کتابخانه ملی، ش ۵/۳۲۱۴۹

۳. مبارزه هزارجریبی با عرفا، متصوفه و فلاسفه

هزارجریبی در بین اندیشوران اصولی و فقیهان متکلم، کاملاً در مسیر مبارزه با عرفا، متصوفه و فلاسفه قرار گرفت و از جمله مبارزه‌کنندگان اصلی با جریان‌های سه‌گانه به شمار می‌رفت. به نظر می‌رسد برخی از کتاب‌هایش که در این موضوع نگاشته شده بود، در آن روزگار در بین اهل علم و حتی مردم رواج داشته که ملا زین‌العابدین شیروانی^۲ بدان اشاره می‌کند:

چنان‌که مولانا محمدکاظم هزارجریبی ساکن کربلای معلّی بوده و سال‌ها در آنجا امام و مقتدای انام بوده و او را کتابی است در مذمت عرفا. در آنجا نوشته که ما، بعون الله تعالی، نفی ایمان از ملای روم به دلیل و برهان خواهیم نمود و بعد گفته مراد از «ایمان» تصدیق به جنان و اقرار به لسان و عمل به ارکان است و این هر سه حادث و اصل عدم وجود اینها است تا ثابت شود وجود آنها. الله الله انصاف دهید که این مرد اصول طراز ایمان براند. از چه می‌گوید و سخن را به کجا می‌رساند که در عالم صاحب ایمانی نگذاشت و ایمان و اسلام را از میان برداشت. چنین اشخاص مردم را ترغیب می‌کنند بر آزار فقرا، و تحریص می‌نمایند عوام را بر اذیت و مذمت عرفا، و امر می‌کنند خلق را که بدل تلاوت قرآن و ذکر خداوند سبحان در منابر و مجامع و مدارس و جوامع بر جماعت صوفیه و اهل ایمان لعن و طعن نمایند و فتوا می‌دهند بر قتل کسی که هرگز او را ندیده و احوال او را از مردم منصف نشنیده با آنکه فطرت او به اسلام و شغل او طاعت ملک علام است (شیروانی، ۱۳۱۵: ۴۲۰).

هزارجریبی در تقابل با جریان‌های سه‌گانه، بسیار متعصبانه عمل می‌کرده و در رفتارهای شخصی به جد و آشکارا مواضعش را اعلان، و حتی مردم را به این کار تشویق می‌کرده است. شیروانی صوفی مسلک در این باره می‌نویسد:

حاصل کلام و خلاصه عقیده علمای آن مقام این است که جمیع فرق اسلام و پیروان حضرت خیرالانام و شیعیان ائمه لازم‌الاحترام، فاسق و فاجر بلکه کافرند مگر اصولیین و مجتهدین فضیلت قرین و مقلدان ایشان و معتقدان اصولیان. راقم گوید که مولانا محمدکاظم هزارجریبی که سال‌ها در کربلا مجاور و امام جماعت و مقتدای امت بود و خلق را بر لعن فرق ثلاثه ترغیب و تحریص می‌نمود از کثرت

لعن نمودن او بر طوائف ثلاثه بل اربعة که فرقه حکمای اسلام را نیز داخل نموده به کاظم لعنتی شهرت یافته بود تا کسی مولانا محمدکاظم لعنتی نگفتی او را کسی نشناختی (همان: ۴۶۳).

هزارجریبی به این رفتار به شدت تظاهر می کرده تا آنجا که از شخصیت‌های شاخص در مبارزه با این سه جریان شناخته می شده است. البته برخی چنین روحیه‌ای را از او بر نمی تافتند. به همین دلیل چهره‌اش را تخریب، و از وی با تعابیر و عناوین ناپسندی یاد می کردند. صوفی متعصب و معاصر وی، ملا زین‌العابدین شیروانی، که در این باره از چیزی فرو نگذاشته، می نویسد: «از کثرت لعن نمودن او بر طوائف ثلاثه بل اربعة که فرقه حکمای اسلام را نیز داخل نموده به کاظم لعنتی شهرت یافته بود تا کسی مولانا محمدکاظم لعنتی نگفتی، او را کسی نشناختی و از وی راقم کتابی مشاهده نمود» (همان: ۴۶۳).

۴. مناظره هزارجریبی و ملا محراب گیلانی

با توجه به اوضاع و احوال آن روزگار و نیز اهتمام جدی مجتهدان و متکلمان عصر قاجار به مقابله با دراویش، صوفیه و داعیه داران عرفان، به ویژه تلاش‌های علمی و عملی ملا محمدکاظم هزارجریبی در این عرصه، حکایتی را که تنکابنی در کتاب *قصص العلماء* ذیل عنوان «حکیم ملا محراب گیلانی اصفهانی» نقل می کند، به نظر نگارندگان این مقاله، از اساس باطل نیست اما به نظر می رسد در جزئیاتش باید تأمل جدی کرد. ابتدا داستان را از کتاب *قصص العلماء* نقل می کنیم:

و در آن زمان در اصفهان ملا محراب بود که از اعظام و مشاهیر عرفا بود و کشف از مَغیبات می نمود. زمانی ملا محراب به زیارت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) مشرف شد. در بالاسر نشست. و ملاکاظم نامی که در علم پایه‌ای چندان نداشت و در بالای سر پیش نماز بود، این دو نفر پهلوی هم نشستند. پس بعد از نماز صبح، ملا محمدکاظم، حکمای صوفیه را اسم می بُرد و هر یک را یک تسبیح که صد دفعه باشد، لعن می نمود. پس یک تسبیح ملاصدرا را لعن کرد و یک تسبیح ملامحسن فیض را لعن کرد. پس از آن، یک تسبیح ملا محراب را لعن کرد. ملا محراب از او سؤال کرد که: «این شخص که او را لعن می کنی، کیست؟». گفت: «ملا محراب اصفهانی است». ملا محراب گفت که: «چرا او را لعن می کنید؟». گفت: «به جهت اینکه او به وحدت واجب‌الوجود قائل است!». ملا محراب گفت

که: «الحال [که] او به وحدت واجب‌الوجود قائل است، او را لعن کن تا چنین اعتقادی پیدا نکند!» و ملّا محمدکاظم، چون شنیده بود که صوفیه به وحدت وجود قائل اند، پس او فرق میان وحدت وجود و وحدت واجب‌الوجود نمود (تنکابنی، ۱۳۸۳: ۸۴).

به نظر می‌رسد اصل وقوع چنین داستانی انکارناپذیر است، به‌ویژه با توجه به گزارش‌های پراکنده‌ای که درباره مقابله‌های این چنینی هزارجریبی نقل شده است.^۳ اما نکته در خور توجه نقل یک‌سویه و اگر نگوییم جانبدارانه و بدبینانه طرفداران فلسفه و حکمت است. نقطه اصلی ماجرا همان عبارت «وحدت واجب‌الوجود» است. هرچند برخی کوشیده‌اند این را با احتمال سبق لسان و خطای گفتار توجیه کنند که در حقیقت منظور هزارجریبی اشاره به بحث وحدت وجود بوده که در آن روزگار پاشنه آشیل فلاسفه و عرفا و نیز سکه رایج و شاه‌بیت نقد فلسفه و عرفان بوده است.^۴ گرچه این ادعا خالی از وجه نیست و محتمل می‌نماید اما نگارندگان معتقدند این خطا و اشتباه ممکن است از مخاطب هزارجریبی، یعنی ملامحراب، باشد. یعنی هزارجریبی، حکما و فلاسفه را از این باب که ایشان خدا را واجب‌الوجود نامیده‌اند، ضال و بر عقیده باطل می‌دانست^۵ اما چون برای ملامحراب حکیم چنین مبنایی غریب و ناآشنا بوده و ظاهراً انتظار داشته است نقد وحدت وجود را بشنود لذا به صرف شنیدن واجب‌الوجود این نتیجه را می‌گیرد که هزارجریبی از اندک سواد و اطلاعی از فلسفه برخوردار نیست و فرق واجب‌الوجود را با وحدت وجود نمی‌داند. لذا به طعنه به او می‌گوید حال که ملامحراب چنین اعتقادی دارد او را لعن کن!

اینکه هزارجریبی فرق وحدت وجود و وحدت واجب‌الوجود را نفهمیده باشد و چنین اشتباه فاحش و کودکانه‌ای از او سر زده باشد، بعید بلکه محال عرفی است. چطور هزارجریبی فرق بین اصطلاح بسیار مشهور و جافتاده «وحدت وجود» را با «وحدت واجب‌الوجود» نداند، در حالی که در کتاب‌هایش از عقل و استدلال‌های عقلی در اثبات عقاید شیعه استفاده کرده و شاگرد دانشمندانی چون بحرالعلوم و بیدآبادی بوده است! (هزارجریبی، ۱۳۹۴: ۱۲-۱۳). همچنین، وی در برخی از آثارش به اصطلاح مشهور عرفانی «وحدت وجود» اشاره کرده و عالم و آشنا به این اصطلاحات بوده است:

الف. هزارجریبی درباره دسته‌ای از فرقه‌های منحرف چنین آورده است: «و بعضی دیگر بلکه اکثر ایشان وحدت وجودی اند برای متابعت محیی‌الدین اعرابی» (هزارجریبی، بی‌تاب).

ب. «و باعث قوت این هر دو منکر، طایفه ملایند. زیرا که همه ملاها اگر صوفیه را مذمت نمایند و اظهار بدعت ایشان کنند، مردم از بدعت ایشان دوری کنند و این جماعت ملا فرقه‌های مختلفی‌اند. بعضی از ایشان صوفی را خوب می‌دانند و خودشان ایضاً چنین اعتقاد دارند، چنان‌که ملا عبدالرزاق لاهیجی، صاحب گوهر مراد که شرح بر گلشن راز شیخ شبستری نوشته است [از همین قسم است]. شارح و مآتن هر دو وحدت وجودی‌اند» (همان).

ج. درباره یکی از شعرا با نام «عرفی شیرازی» می‌گوید: «بدان که عرفی یکی از اهل ذوق و صوفی وحدت وجودی و از اهل عشق است و پیوسته شاعری می‌کرد و خمر می‌آشامید و در اشعار خود اظهار وحدت وجود نمود» (هزارجریبی، بی تا د).

۵. ویژگی‌های مکتوبات هزارجریبی در نقد فلاسفه، عرفا، و متصوفه

۵. ۱. نوشتار ساده و خالی از تکلف

در برخی کتاب‌ها و مقالات شاهد خرده‌گرفتن برخی تراجم‌نویسان بر دانش هزارجریبی^۶ یا عمق کم مطالب و خالی بودن از تحقیقات و اکتفا به ادله نقلی هستیم.^۷ به نظر می‌رسد این نقدها از توجه‌نداشتن این بزرگواران به اهداف و اغراض هزارجریبی از تألیف این کتاب‌ها و جامعه هدف او ناشی شده باشد. هرچند در این رساله‌ها و مکتوبات، به سبب آنکه مخاطب ایشان عموم مردم بوده‌اند نه جامعه علمی آن روز حوزه‌های علمیه و اهل فن، مجال برای بحث‌های عمیق استدلالی عقلی و کلامی نبوده، اما اگر منصفانه به این مطلب توجه کنیم شاید این را نقطه قوتی در فعالیت‌های ایشان بدانیم که این مطالب را توانست با قلمی روان و ساده در بین مردم و مؤمنان آن روزگار رواج دهد، کاری که در دوره معاصر برخی مراجع فعلی و بزرگان دینی بدان اهتمام جدی داشته و دارند. شاهد اینکه هزارجریبی کوشیده است این مطالب را در بین مردم تَسَرُّی و رواج دهد گزارش‌هایی است که پیش‌تر نقل شد که او، مردم و مقلدانش را به لعنت کردن بر این گروه‌ها (فلاسفه، عرفا، و متصوفه) تحریک و تشویق می‌کرده است (شیروانی، ۱۳۱۵: ۴۶۳) و این‌گونه فعالیت‌های اجتماعی هم طبعاً بدون نشر براهین و افکار در بین مردم در قالب کتاب‌ها، رسالات، تدریس و سخنرانی ممکن نیست.

۵. ۲. مطالعات پُردامنه

یکی از نکاتی که در آثار هزارجریبی به صورت جدی جلوه‌گری می‌کند وسعت مطالعات او است. وی علاوه بر مطالعه کتب روایی و حدیثی و نیز کتاب‌های کلامی و اعتقادی و نیز ردیه‌هایی که در این باب نگاشته شده، به اصل کتاب‌های فلاسفه، عرفا، درویش و نیز دیوان شاعران مراجعه، و آنها را مطالعه کرده است. مثلاً آنجایی که در نقد عقاید ابن عربی قلم می‌زند تمام مطالبش را به فصوص و فتوحات مکیه مستند، و از آنها نقل، و سپس نقد می‌کند. در خصوص اشعار حافظ، مولوی، جامی، و ... نیز ابتدا اشعارشان را نقل، و سپس اعتقاداتشان را تفسیر و تبیین می‌کند. همچنین، در بین کتاب‌هایی که وی به آنها مراجعه کرده، کتاب‌های تاریخی و شرح‌حال‌نویسی متعددی دیده می‌شود که حجم اصلی مطالبش در باب معرفی اشخاص و نقد شخصیت آنها از این کتاب‌ها است. شاید این تعبیر که در برخی کتب آمده و گفته‌اند «او حرص و ولع زیادی به مطالعه و بحث و کاوش در کتب داشته است»^۸ از میزان مراجعه‌هایش به منابع مختلف دریافته‌اند.

۵. ۳. خاستگاه افکار فلسفی و عرفانی

هزارجریبی به فلسفه، عرفان، و تصوف اساساً خوش‌بین نیست. بخشی از آن هم به این دلیل است که او فلسفه را علمی اسلامی نمی‌داند، بلکه دلیل ورود فلسفه میان مسلمانان را توطئه خلفا، به‌ویژه خلفای عباسی، برای ایجاد جریانی در مقابل علوم اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌داند. لذا ورود برخی از علمای شیعه به فلسفه را از باب آشنایی با مباحث آن و رد عقاید نادرست فلسفی می‌داند که آن هم به مرور زمان به فراموشی سپرده شد و از این هدف دور شد و آموختن فلسفه به عنوان علم دین در بین طالبان علوم دینی رواج یافت.^۹ همین نگاه منفی را در عرفان و تصوف هم دارد و اساساً وحدت وجود را نوعی التقاط و ورود مفاهیم غیراسلامی در معارف اسلامی و شیعی می‌داند. لذا در سراسر این رساله‌ها، این مطلب و طرفدارانش را نقد می‌کند. در رساله *منبه المغرورین*، وی به نقد عرفان، تصوف، و فلسفه پرداخته است. یکی از اشتباهات فاحش در اسلام را ترجمه کتب فلسفه در دارالحکمة^{۱۰} در زمان مأمون عباسی و به امر وی، می‌داند:

زمان مأمون عباسی که یکی از مخربان دین و کشنده و قاتل ثامن ائمه طاهرین است و او به وسوسه و فریب شیطان کتب فلسفه را که افکار واهی و خیالات فاسده حکمای یونان و [...] در آن هست، از بلاد روم آورد و امر کرد که عارفان

به لغت عرب و یونان را که آن کتب را به زبان عرب ترجمه نمایند و سعی تمام در این باب کرد، چنان که صاحب تاریخ حکما نقل کرد در کتاب خود که مأمون اموال بسیار صرف این کار کرد ... به ترویج طریقه باطله فلسفه که باعث خرابی دین و ضعف یقین و حدوث شکوک و شبهه شیاطین است ... بعد از زمان مأمون در زمان سایر خلفا نیز علمای مخالفین عمر را صرف تعلیم و تعلّم علم فلسفه کردند و امرا و علمای ایشان مردم را به این ترغیب می کردند تا آنکه مردم را از طریقه حقّه آل محمد صلی الله علیهم و اخبار و احادیث ایشان منع می نمایند (هزارجریبی، بی تا ه).

۵. ۴. نقدهای مبتنی بر قرآن و روایات معصومان (علیهم السلام)

تسلط هزارجریبی بر احادیث و نیز کتب و منابع روایی که در آثارش کاملاً مشهود است^{۱۱} به او این مجال را داده که در انکار اعتقادات فلاسفه و حکما به دلایل نقلی و متون دینی فراوانی متمسک شود و برای خواننده این گونه بنمایاند که راه فلاسفه و حکما از راه دین جدا است. حتی آنگاه که این جماعت به آیات و روایات استناد، و آنها را تفسیر می کنند، باز هم با اصناف مختلف روایات، تفسیر ایشان از آیات و روایات را نقد، و خلاف مدعای آنها را اثبات می کند. برای نمونه، استدلال فلاسفه به روایاتی که ارزش علم آموزی و تعقل را بر مباحث فلسفی حمل می کنند، نادرست می داند و چنین پاسخ می دهد:

- منظور از آیات محکّمات، فلسفه و حکمت نیست بلکه آیات و روایات است.

- در روایات معصومان (علیهم السلام) حکمت را به اطاعت از امام معصوم تفسیر کرده اند نه فلسفه.

- تحقق حکمت در عقلی است که مخالف هوا باشد و این هم در اثر اطاعت و تربیت

امام معصوم (علیهم السلام) حاصل، و بر قلب و زبان جاری می شود، مانند آنچه لقمان حکیم از آن بهره می برد نه علم فلسفه و حکمت رایج (هزارجریبی، ۱۳۹۸: ۷۶-۷۸).

۵. ۵. نادرستی استدلال های عقلی

هزارجریبی در آثارش برای انتقال مقصودش به صورت گسترده ای به روایات تمسک جسته است. لذا بخش مهمی از تألیفاتش را متن اخبار و احادیث تشکیل داده است. اما این بدان معنا نیست که در مقام نقد و رد آرا و استدلال های فلاسفه و حکما، از بیان عقلی و برهانی ناتوان باشد. برای نمونه می توان به کتاب توحیدیه وی ارجاع داد که هر چند برای

عموم مردم نگاشته شده اما باز هم مؤلف گوشه‌ای از استدلال‌هایش را در کلمات و عبارات ساده‌اش بیان کرده تا معلوم شود که به کدام دلیل عقلی تمسک جسته است. هزارجریبی مدعی است که فلاسفه اعتقادات باطلی دارند که جزء عقاید مسلمانان نیست و اعتقاد به برخی از آنها کفر صریح است. او در این باب به هم‌رأیی‌اش با نصیرالدین طوسی در کتاب *الفصول النصیریة* نیز اشاره می‌کند.^{۱۲}

شاید اعتقاد هزارجریبی به اینکه فلاسفه و حکما در لباس دین به تخریب دین می‌کوشند، از همین مطلب ناشی شده باشد که در نظر او، استدلال‌های فلاسفه نیز علاوه بر مخالفت با متون دینی با ادله عقلی صحیح نیز ناسازگار است و موجب می‌شود این عقاید باطل برای عوام و افراد کم‌اطلاع منطقی و عقلانی بنماید. برای نمونه:

- تجرد از صفات الاهی است اما فلاسفه عقول و ارواح را مجرد دانستند.

- خدا در خلقت عقل اول فاعل موجب بوده، یعنی در خلق‌کردنش مجبور و فاقد اختیار بوده است.

- فقط عقل اول مخلوق و فعل خدا است و باقی عقول این‌گونه نیستند.

- هستی و آسمان و زمین، قدیم و ازلی و همیشه با خدا بوده‌اند.

- خلق و فعل خدا مترتب بر غرض و فایده نیست، بلکه اقتضای ذات باری تعالی خلق کردن است.

- بندگان در خلق افعال و کردارشان مضطربند. یعنی فاسق اگر بخواهد هم نمی‌تواند فسق انجام ندهد و ... (هزارجریبی، ۱۳۹۷: ۹۳-۹۴؛ همو، ۱۳۹۵: ۵۳-۵۴).

۵. ۶. نقد به روش متکلمان و نقل آرای مجتهدان

اگر شخصی بدون پیش‌فرض و غرض، آثار هزارجریبی را مطالعه کند به این مطلب اعتراف خواهد کرد که نگارنده آن، به علوم عقلی و مباحث کلامی و فلسفی تسلط داشته و دست‌کم با این مطالب بیگانه نیست.^{۱۳} همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، در برخی آثار و مکتوبات وی به فراخور حال تبیین آرای فلاسفه و حکما و نیز استدلال‌های عقلی در رد آن ادله می‌بینیم، اما اینکه او را شخصیتی کم‌اطلاع از مباحث عقلی و ناآشنا با فلسفه و علوم عقلی بدانیم شاید به نوعی اجحاف در حق وی و بی‌انصافی باشد. گواه بر این مطلب، شاگردی او نزد بیدآبادی و حضور در حوزه علمیه قزوین است که مشهور به علوم عقلی است (امین، ۱۴۰۸: ۱۵۹/۴).

هزارجریبی از لحاظ فکری به آرای آن دسته از متکلمان که روشی متفاوت با فلاسفه و حکما داشته‌اند معطوف بوده و در نقد آرای فلاسفه کاملاً با ایشان همسو بوده است؛ لذا در مقام نقد آرای این سه گروه به‌تنهایی وارد میدان مبارزه نمی‌شود، بلکه گاه احساس می‌کند که باید به همراه عدّه و عدّه وارد معرکه شود و اقوال و آرای ایشان را نقد کند. مثلاً درباره وجود عقاید باطل در فلسفه به عبارت نصیرالدین طوسی در رساله *فصول* استناد می‌کند یا تمرکز اصلی اش بر آرای فقها و متکلمان شیعه، مانند قاضی نورالله شوشتری، سید محمد مهدی شهرستانی، آقا محمدعلی بهبهانی، سید بحرالعلوم و میرزای قمی، است (هزارجریبی، بی‌تاج).

از سوی دیگر، با اینکه در مکتوباتش بر اعتقادات شیعه تعصب دارد و سخت، منکر و مخالف اهل سنت می‌نماید اما در نقد فلاسفه و حکما به اقوال دانشوران سنی‌مذهبی که ضد فلسفه و حکمت قلم‌فرسایی کرده‌اند، مانند کتاب‌های *منقذ الضلالة* و *تهافت حکما*^{۱۴} از ابوحامد غزالی نیز استناد می‌کند و جالب‌تر آنکه در همین حال افکار غزالی و مخالفتش با شیعه و اعتقادش به عقاید اهل سنت را به تفصیل نقد می‌کند.^{۱۵}

۵. ۷. اعتماد بر نقل‌های تاریخی و مسموعات و شنیدنی‌ها

مطالبی که هزارجریبی در باب نقد شخصیت‌ها مطرح کرده نشان‌دهنده وسعت اطلاعات تاریخی و آشنایی با شرح حال بسیاری از این شخصیت‌ها است. وی از کتاب‌هایی که در این موضوعات و حتی موضوعات دیگر نگاشته شده استفاده کرده است، از جمله: *الاقتصاد و الغیبة* اثر طوسی؛ *تبصرة العوام* و *معرفة مقالات الانام* اثر سید مرتضی حسینی رازی؛^{۱۶} *تاریخ حکماء الاسلام* اثر ظهیرالدین بیهقی؛ *تذکرة الاولیاء* اثر فریدالدین محمد عطار نیشابوری؛ *رشف النصایح الایمانیة* و *کشف الفضائح الیونانیة* اثر شهاب‌الدین عمر سهروردی؛ *الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم* اثر علی بن یونس نباطی بیاضی؛ *مجالس العشاق* منسوب به سلطان حسین میرزا بایقرا تیموری گورکانی؛^{۱۷} *فواتح یا الفواتح السبعة* اثر کمال‌الدین حسین میدی؛ *مجالس المؤمنین* اثر قاضی نورالله مرعشی شوشتری.

در تمامی این رساله‌ها، با توجه به نقل‌هایی که در این کتاب‌ها آمده، شخصیت فلاسفه‌ای همچون فارابی، ابوعلی سینا یا عرفایی مانند ابن عربی، خضرویه، بایزید بسطامی و شعرایی همچون حافظ، جامی، سنایی، مولوی، عرفی و حتی متکلمانی نظیر

غزالی، باقلانی و دیگران را نقد کرده است. این گونه نقدها بخش چشمگیری از مطالب کتاب‌هایش درباره این سه گروه را تشکیل داده است.

۵. ۸. ظاهرگرایی و پرهیز از تأویل عبارات

از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که در رساله‌ها و کتاب‌های هزارجریبی نمود دارد، پرهیز جدی‌اش از تأویل و تفسیر عبارات و کلمات عرفا و صوفیان و شعرا از معنای ظاهریشان است. وی این گونه تأویلات را اساساً باطل می‌داند و معتقد است نویسندگان متون و سرایندگان اشعار کاملاً با توجه به همین معانی ظاهری خواسته‌اند مقصود و مراد باطنی‌شان را مطرح کنند، اما عده‌ای می‌کوشند کلمات آنها را به نحوی دیگر تفسیر، و بر معنایی خلاف معنای ظاهری کلمات و الفاظ حمل کنند. کلماتی مانند «شراب»، «مستی»، «غنا»، «معشوقه»، «شاهد»، و ... به همان معانی مذموم و ناپسندی که در عرف امروز و آن روزگاران بوده باید حمل شوند نه اینکه کنایه از معارف و مقامات و حالات خوش عارفان و اهل دل و سالکان باشد.

همچنین، با توجه به ظاهر این عبارات و اشعار، اعتقادات و مبانی کلامی اشخاص را نیز به زعم خویش تحلیل و تبیین می‌کند. لذا از جملات و اقوال دوپهلویی که ممکن است در آثار این افراد وجود داشته باشد اصلاً برداشت مثبتی ندارد و تمامی آنها را به همان دیدگاهی که از ظاهر عباراتشان برداشت کرده حمل می‌کند و شاید از همین باب باشد که در رساله منبه‌المعرویین^{۱۸} به قاضی نورالله شوشتری، به سبب همین نگاه مثبتش، خرده می‌گیرد.^{۱۹} این سبک و روش نقد موجب شده است برخی بزرگان بر او خرده بگیرند^{۲۰} و اطلاع و دانش وی از مطالب عرفانی و ذوقی را کم‌عمق ارزیابی می‌کنند. هزارجریبی در رساله فواید لطیفه درباره تأویل ناپذیری سخنان عارفان و شاعران صوفی مسلک می‌گوید:

بر ما واجب است که هر سخن از کسی ببینیم یا بشنویم که در ظاهر آن سخن خلاف حق باشد، باید که آن کس را برای آن سخن مؤاخذه کنیم. اگر دلالت می‌کند در ظاهر بر کفر گوینده باید که آن کس را کافر بدانیم برای حفظ شریعت، چنان‌که دأب علمای ما پیوسته چنین بود و چنین است در کتاب‌های ... زیرا که اگر چنین نمی‌بود و قول‌های باطل مردم را تأویل می‌کردند دیگر باید کتاب «حدود» را شست و سخن رده هیچ کس را کفر ندانست و ناموس شریعت برطرف خواهد شد (هزارجریبی، بی تا ب).

و در جایی دیگر از همان رساله می‌گوید:

و چون این را دانستی بدان که سخنان کفرآمیز ملای رومی در مثنوی و غیر آن، و سخن‌های حافظ، که همه تعریف شراب و مو و روی و عشق ایشان است، و سخن‌های لغو جامی و نظامی و غیر ایشان [...] که چنین سخن‌ها گفتند، تأویل آنها کردن بیرون [از دینداری] است و اگر خواهی که قبایح سخن‌ها و کفر آنها را مطلع گردی، رجوع نما به رساله منبّه الجهال حقیر که در کفر حافظ نوشتم و رساله الزام الملحدین که در کفر ملای رومی و شمس تبریزی و ابراهیم ادهم و سعدی و غیر ایشان نوشتم و اگر زیادتر از اینها را خواسته باشی، رجوع کن به رساله منبّه المغرورین حقیر که احوال بسیاری از این اشقیاء را در آن رساله ایراد نمودم و فساد طریقه فلسفه و تصوّف را در آن رساله بیان کردم (همان).

به نظر می‌رسد هزارجریبی در رساله فواید لطیفه و برخی رساله‌های دیگرش از جانب اعتدال به در رفته است. چطور وی به راحتی برخی از احادیث را، که مشعر به کفر یا شرک است، تأویل می‌کند اما وقتی آرای عرفا، فلاسفه، و شاعران را بیان می‌کند، بر ظاهرگرایی و اخذ بر ظاهر گفتار آنان جمود دارد و کلامشان را تأویل ناپذیر می‌داند، به‌ویژه در شعر. مثلاً وی در رساله رافعة التوهم روایتی را از حضرت علی (علیه السلام) نقل می‌کند (هزارجریبی، ۱۳۹۶: ۱۵۴) که مشعر بر غلو است و در آن توحید خالقیت و توحید رازقیت نفی شده است. وی برای مصون ماندن از توالی فاسد روایت دو راهکار می‌دهد که یکی از آنها تأویل است. جالب آنکه در بحث از شعر شاعران و گفتار عرفایی همچون ابن عربی، ظاهرگرا است و تأویل گفتار آنها را به هیچ وجه نمی‌پذیرد و می و شراب و زلف یار را بر همان معنایی حمل می‌کند که از ظاهر آنها استفاده می‌شود، اما در اینجا روایت را تأویل می‌کند! (قنبریان، ۱۳۹۸: ۲۴۰).

برخلاف هزارجریبی که شاعرانی همچون حافظ را تکفیر می‌کند، بسیاری از دانشمندان اسلامی رویکردی مثبت به اشعار شاعران عارف دارند؛ به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

الف. کتاب‌های اخلاق اسلامی که عالمان مطرح و بزرگ شیعی نگاشته‌اند، مانند معراج السعادة محمد مهدی نراقی و اخلاق عملی مهدوی کنی، مملو از اشعار حافظ، مولوی، و شاعران عارف دیگر است.

ب. برخی از دانشمندان دینی نیز دیوان‌های شاعران را شرح و تفسیر کرده‌اند یا درباره آنها و در تجلیل از آنها کتاب نوشته‌اند:

- مطهری کتابی با عنوان *عرفان حافظ* نگاشته و دیوان اشعار وی را بررسی کرده است. همچنین، *دیوان حافظ* با تعلیقات مرتضی مطهری منتشر شده که مطهری در مطلع و ابتدای هر کدام از غزلیات میزان عرفانی بودن غزل را نگاشته است.

- محمدتقی جعفری *مثنوی معنوی مولوی* را با عنوان *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی* شرح کرده است.

- سید جعفر شهیدی کتابی با عنوان *شرح مثنوی* نگاشته است.

- علی سعادت پرور کتابی با عنوان *جمال آفتاب و آفتاب هر نظر: شرحی بر دیوان حافظ* نوشته است. این کتاب برگرفته از جلسات اخلاقی سید محمدحسین طباطبایی است.

پ. برخی از دانشمندان در جای جای کتاب‌های فلسفی، کلامی، عرفانی، و اخلاقی خویش از اشعار شاعران عربی و فارسی استفاده کرده و کتاب‌های خود را معطر به عطر آنها کرده‌اند، مانند حسن حسن‌زاده آملی و سید محمدحسین حسینی تهرانی (همان: ۱۰۵-۱۰۶).

نتیجه

هزارجریبی از دانشمندان شیعی است که تلاش فراوان در نشر معارف اسلام و بیان فضایل اهل بیت علیهم‌السلام داشته است. آثار وی بیشتر رنگ و بوی حدیثی و روایی دارد و در ذکر احادیث، ترجمه سلیس و گویایی از آنها عرضه می‌کند. شکی نیست که وی یکی از متکلمانی است که دغدغه دین و دفع شبهات داشته و همتش را در جلوگیری از کج‌روی‌های فکری به کار برده و این پسندیده است اما به تبع محمدباقر مجلسی و بلکه فراتر از وی فلسفه و عرفان و بزرگان آنها را نقد، و حتی شماتت و لعن کرده و ناسزا گفته است. به نظر نگارندگان، علاوه بر آنکه برخی از نقدهای هزارجریبی به فلاسفه و عرفا وارد نیست، یک‌سویه‌نگری و پشت‌کردن به اندیشه‌ها و تولیدات علمی فلاسفه و عرفا، که حاصل سال‌ها و بلکه قرن‌ها پژوهش و تعمق و تدقق در مسائل مربوط به وجود و عالم هستی است، ناپسند و ناموجه است.

پی‌نوشت‌ها

۱. *الجدلیه* را هزارجریبی در باب مناظره سید بحرالعلوم و برخی دانشمندان یهودی نوشته است (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۹۰/۵).

۲. ملا زین العابدین بن ملا اسکندر شیروانی (۱۱۹۴-۱۲۵۳ ه.ق.) ملقب به مستعلی شاه و از مشاهیر نامدار فرقه صوفیه نعمت‌الهییه است. وی شاگرد محمدجعفر کبودرآهنگی ملقب به مجذوب‌علی شاه است و سال‌ها در کربلا و شیراز ساکن بوده و قریب چهل سال هم به سیاحت در شهرها و بلاد مختلف گذراند و کتاب‌های متعددی هم در موضوعات مختلف، به‌خصوص گرایش‌های صوفی و عرفانی نگاشت. ظاهراً وی به دلیل دل‌بستگی فراوانی که به نورعلی‌شاه اصفهانی داشته در کربلا ساکن شده است. با توجه به اینکه شیروانی وقایع‌نگار است، مکتوباتش اطلاعات بکر و نابی از هزارجریبی و دوران حیات وی به دست می‌دهد. برخی از علما وی را تکفیر کردند اما در دوره محمدشاه قاجار منزلت یافت و قطب صوفیه شد. زین‌العابدین شیروانی، هم‌عصر هزارجریبی بوده و احتمالاً ایشان را دیده است. کتاب‌های مشهورش *بستان‌السیاحه*، *ریاض‌السیاحه* و *دیوان شعری* است که تخلصش در آن «تمکین» است. برای آشنایی بیشتر نک.: گلچین معانی، ۱۳۶۳: ۶۴۴/۲؛ معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۵/۱؛ هدایت، ۱۳۳۶: ج ۲، بخش اول، ص ۲۷۱ و دیگر کتاب‌های تراجم‌نویسی و شرح حال مشاهیر.

۳. محقق معاصر، جوایا جهان‌بخش، در مقاله «ملا محمدکاظم هزارجریبی و دو رساله غلوستی‌زانه‌اش» می‌نویسد: «این قصه را به گمان من، بدین صورت، کسانی ساخته‌اند که به زعم خود می‌خواست‌اند مخالفان تَفَلُّسُف و تَصَوُّف را ریشخند کنند و از برخوردهای خُشک و ظاهرینانه امثالِ مَلَأَ مُحَمَّدَکَاطِمِ هزارجریبی به تنگ آمده بوده‌اند» (جهان‌بخش، ۱۳۹۱: ۸۸).

۴. جوایا جهان‌بخش می‌نویسد: «اگر هم به‌راستی، هزارجریبی به جای «وحدت وجود»، «وحدت واجب‌الوجود» گفته باشد، به احتمال قریب به اطمینان، از مقوله سَبَقِ لِسَانِ بوده است؛ چه مرد، اگرچه به گواهی آثارش نیز در علم پایه‌ای چندان نداشت، آن اندازه هم تهی دست نمی‌نماید که میان وحدت وجود و وحدت واجب‌الوجود فرق نهاده باشد» (جهان‌بخش، ۱۳۹۱: ۸۸).

۵. هزارجریبی در ضمن عقاید باطل حکما و فلاسفه می‌گوید آنها خداوند متعال را واجب‌الوجود نامیدند در حالی که اسمای الهی توفیقی بوده و فقط باید با دلیل نقلی، مانند آیات و روایات، بیان شود. در *منبیه‌المغرورین* می‌نویسد: «یکی از سخنانی که گفته‌اند آن است که صانع عالم را واجب‌الوجود نامیده‌اند با آنکه اسماء‌الله توفیقی است. یعنی هر آنچه در قرآن و در اخبار و در دعاهای مأثوره برای باری تعالی شانه وارد شده، نامیدن حق تعالی به آن جایز است و هر چه که وارد نشده نامیدن به آن نام جایز نیست» (هزارجریبی، بی تا ه).

۶. میرزا محمد تنکابنی درباره هزارجریبی می‌نویسد: «ملاً کاظم‌نامی هزارجریبی که در علم پایه‌ای چندان نداشت» (تنکابنی، ۱۳۸۳: ۸۴).

۷. آقابزرگ تهرانی درباره کتاب‌های هزارجریبی می‌نویسد: «برخی از تصانیف و کتاب‌هایش را

دیده‌ام ... اما همگی خالی از تحقیقات است و به روایات اکتفا شده است؛ «رأیت من تصانیفه لکن کلها خال عن التحقيق، مقصور علی النقل» (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۳۰: ۱۲/۲۶۷).

۸. «و اولع بالمطالعة والبحث والتنقيب فی الكتب و اکبّ علی التألیف فی مجالات متعددة لا سیما فی مجال المعارف الکلامیة والاعتقادیة» (سبحانی، ۱۴۲۴: ۱۷۸/۵).

۹. هزارجریبی در رساله منبّه المغرورین می‌نویسد: «بعضی از فضلاء شیعه بنا بر مصلحتی که می‌دانست تحصیل فلسفه کرد و مسائل باطله‌اش را رد نمود ... پس بعد از آن رفته‌رفته در میان شیعه نیز فلسفه شایع شده است به نحوی تا آنکه جاهلان مذهب گمان کردند فلسفه از علم دین است بلکه کسی آن را نخواند آن کس را جاهل و خدانشناس می‌دانند» (هزارجریبی، بی‌تا ه).

۱۰. برخی منابع از دارالحکمة با نام بیت‌الحکمة (کشی، ۱۴۰۴: ۵۴۲/۲) یا خزانه‌الحکمة (ابن‌الندیم، بی‌تا: ۳۸۳) نیز تعبیر کرده‌اند.

۱۱. در بین اهل علم آن روز در زمینه اطلاع و آگاهی از اخبار، شاید هزارجریبی از جمله معدود افرادی بوده که تبحر بسیار داشته است. مثلاً در باب ملائکه نقاله (فرشتگانی که اجساد مؤمنان را به مشاهد و اماکن شریفه انتقال می‌دهند) هزارجریبی داستانی را از استادش وحید بهبهانی در رساله تحفة الاخیار (هزارجریبی، بی‌تا الف) نقل می‌کند که سؤالی از او پرسیدند بدین مضمون که: «آیا روایتی در این باب وجود دارد؟». هزارجریبی به این پرسش با استشهاد و استناد به روایتی پاسخ می‌دهد که حکایت از تسلط وی بر اخبار و شناخته‌شدن به این خصوصیت دارد. اصل این سؤال و جواب در حاشیه صفحه ۲۲۱ نسخه خطی کتاب درّ یتیم تألیف محمدرضا حائری همدانی کبودرآهنگی ذکر شده است. حائری همدانی در نقل مطلب از رساله کنز الواعظین ملا صالح برغانی استفاده کرده است.

۱۲. در منبّه المغرورین می‌نویسد: «خواجه نصیر طوسی در کتاب شرح اشارات، که از برای فزیحیت و رسوایی فخر رازی که از اکابر اهل سنت است نوشته است، متوجّه ابطال مسائل فلسفه نشده است ولیکن در رساله فصول بیان مسائل فلسفه که مخالف دین است نموده است» (هزارجریبی، بی‌تا ه).

۱۳. مرعشی نجفی درباره میزان دانش هزارجریبی می‌نویسد: «صاحب التألیف الکثیرة فی الرد علی الحکماء والفلاسفة والعرفاء و کان شدید النکیر علیهم فی کتاباته و دروسه ... و رأیت بعض تألیفه یظهر تبحره فی العلم» (مرعشی نجفی و رفیعی‌علا مرودشتی، ۱۳۸۵: ۸)؛ «او دارای تألیفات بسیار در رد حکما و فلاسفه و عرفا است و موضع سختی علیه آنها در کتاب‌ها و درس‌هایش داشته است ... برخی از تألیفاتش را دیده‌ام که از آنها تبحرش در علم (علوم مختلف یا علوم عقلی) روشن می‌شود».

۱۴. نام صحیح این دو کتاب المنبذ من الضلال و تهافت الفلاسفة است.

۱۵. در منبّه المغرورین می‌نویسد: «از آن جمله محمد غزالی است صاحب کتاب احیاء علوم و او برادر احمد غزالی است که احوال او را دانستی و این محمد غزالی سنتی و اشعری‌مذهب بود و از اعظم

مروّجین مذهب اهل سنت بود ... و در ردّ شیعه دلیل‌ها نوشته و اعتراض به ایشان کرده است که ایشان وجود معصوم را ضروری می‌دانند و گفت‌وگوها و بحث‌ها کرده در کتاب *احیاء* که در شام تصنیف کرده و احیای دین باطل نموده است و اعتقادات فاسده خود را ذکر کرده است. در آن کتاب ابوبکر و عمر را از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) افضل دانسته است و منع لعن یزید و حجّاج بن یوسف کرده است، با آنکه بسیاری از علمای اهل سنت تجویز لعن یزید کرده‌اند» (هزارجریبی، بی تا ه).

۱۶. سید صفی‌الدین ابوتراب مرتضی بن داعی حسینی رازی، ملقب به علم‌الهدی رازی. البته برخی به متکلمان دیگری که تشابه اسمی با ایشان دارند نیز نسبت داده‌اند (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۳۱۸/۳).

۱۷. برخی این کتاب را به کمال‌الدین حسین طوسی گازرگاهی نسبت داده‌اند (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۳۶۲/۱۹).

۱۸. هزارجریبی می‌نویسد: «عجب از قاضی نورالله شوشتری است که گمان کرد صاحب این بدعت‌ها شیعه بودند» (هزارجریبی، ۱۳۹۸: ۱۷۶).

۱۹. در صفحه ۱۴ و ۵۰ از رساله *منبه الجهال* به این ساده‌گیری قاضی نورالله شوشتری در شیعه‌خواندن افراد طعنه می‌زند و از او به فاضل شیعه‌تراش یا قاضی شیعه‌تراش تعبیر می‌کند (هزارجریبی، بی تا ج).

۲۰. آقابزرگ تهرانی درباره کتاب *منبه الجهال علی وصف رئیس اهل الضلال* می‌نویسد: «فارسی فی الذم والرد علی الحافظ الشیرازی و امثاله ... و فیه التحذیر عن کتاب دیوان الحافظ المشهور بلسان الغیب، و ذکر بعض اشعاره الباطلة علی حدّ فکره» (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۳۶۱/۲۲).

منابع

آقابزرگ تهرانی، محمد محسن (۱۴۰۳). *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، بیروت: دار الاضواء، الطبعة الثالثة.

آقابزرگ تهرانی، محمد محسن (۱۴۳۰). *طبقات اعلام الشیعة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى.

ابن الندیم، محمد بن اسحاق (بی تا). *الفهرست*، بیروت: دار المعرفة، الطبعة الاولى.

امین، سید حسن (۱۴۰۸). *مستدرکات اعیان الشیعة*، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، الطبعة الاولى.

تنکابنی، محمد بن سلیمان (۱۳۸۳). *قصص العلماء*، به کوشش: محمدرضا بزرگر خالقی و عفت

کرباسی، تهران: علمی فرهنگی، چاپ اول

جهان‌بخش، جوینا (۱۳۹۱). «ملا محمدکاظم هزارجریبی و دو رساله غلوستیزانه‌اش»، در:

- مزدک‌نامه ۵: یادبود پنجمین سالگرد درگذشت مهندس مزدک کیان‌فر، به کوشش: پروین استخری و جمشید کیان‌فر، تهران: پروین استخری، چاپ اول، ص ۵۱-۱۱۰.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۸). موسوعة طبقات الفقهاء، قم: مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام، الطبعة الاولى.
- سبحانی، جعفر (۱۴۲۴). معجم طبقات المتکلمین، قم: مؤسسة الامام الصادق علیه السلام، الطبعة الاولى.
- شیروانی، زین العابدین (۱۳۱۵). بستان السیاحة، تهران: چاپ‌خانه احمدی، چاپ اول.
- قنبریان، علی (۱۳۹۸). تصحیح نسخه‌های کلامی هزارجریبی و تبیین آرای کلامی ایشان، استاد راهنما: سید مجتبی میردامادی و سید جواد نعمتی، رساله دکتری مدرسی معارف اسلامی، تهران: دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران.
- کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۴). اختیار معرفة الرجال، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، التراث، الطبعة الاولى.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۳). تاریخ تذکره‌های فارسی، تهران: کتاب‌خانه سنایی، چاپ دوم.
- مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین؛ رفیعی علامرودشتی، علی (۱۳۸۵). «الرحلة الكربلائیة: بخش چهارم»، در: میراث شهاب، س ۱۲، ش ۳-۴ (۴۵)، ص ۳-۲۵.
- معلم حبیب‌آبادی، محمدعلی (۱۳۶۲). مکارم الآثار در احوال رجال دوره قاجار مشتمل بر تراجم و شرح احوال اعیان رجال علمی زمان قاجاریه از علما و حکما و ...، اصفهان: کمال چاپ دوم.
- نوری، میرزا حسین (۱۴۱۲). دار السلام فیما یتعلق بالرؤیا والمنام، بیروت: دار البلاغة، الطبعة الثانية.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۳۶). مجمع الفصحاء، به کوشش: مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- هزارجریبی، محمدکاظم (۱۳۹۴). مجموعه آثار محمدکاظم هزارجریبی: توحیدیه عدلیه، مصحح و محشی: علی قنبریان و علی کریمی، تهران: صبا، چاپ اول.
- هزارجریبی، محمدکاظم (۱۳۹۵). مجموعه آثار محمدکاظم هزارجریبی: کاشف العدل اقناعیة برهانیه، مصحح و محشی: علی قنبریان و علی کریمی، تهران: صبا، چاپ اول.
- هزارجریبی، محمدکاظم (۱۳۹۶). پنج رساله از محمدکاظم هزارجریبی: محک التبیین فی شأن امیر المؤمنین علیه السلام، سلمانیه محک الایمان رافعة التوهم، ناشناخته، تصحیح و تعلیقات: علی قنبریان، تهران: میراث فرهیختگان، چاپ اول.
- هزارجریبی، محمدکاظم (۱۳۹۷). در مکتب اسلام: تصحیح رساله فوائد لطیفه، مصحح و محشی: علی قنبریان، مقدمه: علی رضا لیاقتی، تهران، میراث فرهیختگان، چاپ اول.
- هزارجریبی، محمدکاظم (۱۳۹۸). سنجش و نقد فلسفه و عرفان: تصحیح رساله منبه المغرورین،

تبیین و تحلیل دیدگاه محمدکاظم هزارجریبی درباره عرفان و فلسفه / ۳۷

مصصح و محشی: علی قنبریان، مقدمه: علی رضا لیاقتی، سفارش دهنده: مؤسسه فرهنگی هنری نوین پژوهش فیاض، تهران: میراث فرهیختگان، چاپ اول
هزارجریبی، محمدکاظم (بی تا الف). *تحفة الاخیار*، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره بازیابی: ۴۵۲۷/۷.

هزارجریبی، محمدکاظم (بی تا ب). *فوائد لطیفه*، قم: کتابخانه فیضیه، شماره نسخه: ۱۲۳۹/۶.
هزارجریبی، محمدکاظم (بی تا ج). *منبه الجهال علی وصف رئیس اهل الضلال*، تهران: کتابخانه ملی، شماره نسخه: ۵/۱۴۳۲۱.

هزارجریبی، محمدکاظم (بی تا د). *ناشناخته*، تهران: کتابخانه ملی، شماره نسخه: ۵-۳۲۱۴۹.
هزارجریبی، محمدکاظم (بی تا ه). *منبّه المغرورین*، تهران: کتابخانه ملی، نسخه خطی، شماره نسخه: ۵-۳۲۱۴۹.